



کتابخانہ آریاے ہا



@PDFBOOK4YOU

حرف‌هایی که کاش می‌زدم

Read 2;05 AM

کیتلین کلی

نہال سہیلی فر



به نام خدا

حرف‌هایی که کاش می‌زدم

کیتلین کلی

نهاد سهیلی‌فر

انتشارات مجید

فهرست مطالب

فصل ۱؛ نجات دادن خودم

فصل ۲؛ هیچ وقت نمی فهمی

فصل ۳؛ صفحه های سیاه تر

فصل ۴؛ درک کردن

فصل ۵؛ سوال انگیزی های این دنیای کوچک

خواننده‌ی گرامی:

ضمن ادای احترام به هوش و درایت شما، متن پیش‌رو خدای نکرده از سر کبر و غرور نگاشته نشده، بلکه چند نکته‌ای است محض یادآوری تا از خواندن کتاب حرف‌هایی که کاش می‌زدم لذت بیش‌تری ببرید.

چند سالی است که قالب جدیدی در ادبیات دنیا باب شده که به «ژورنالی‌نویسی» موسوم است و «تخلیه‌ذهنی» نویسنده معنا می‌دهد. در قاعده «تخلیه‌ی ذهنی» فرد نباید خواننده داشته باشد یا به کتاب تبدیل شود. اما انسانی که نوپسند است و مدام به دنبال نوآوری است، این نوع نوشتار را به کتاب تبدیل کرده است و در سوی مقابل خوانندگان نیز به شدت از این نوع — ژانر جدید ادبی استقبال کرده‌اند و گواه نیز چاپ‌های چندین باره کتاب‌هایی در این قالب است.

«تخلیه ذهنی» اگرچه بسیار ساده است و حتی خوانندگان حرفه‌ای را فریب می‌دهد و آنان را برمی‌آشوبد، به دلیل ظاهر ساده اما در باطن پیچیده‌اش در قالب پست‌مدرنیسم می‌گنجد و ذهن‌های مشکل‌پسند را نیز می‌تواند اقناع کند. برای مثال همین کتاب پیش‌رو داستان دختر جوانی است که شکست عشقی خورده و حتی تا پای خودکشی می‌رود. او خیلی ساده و به زبان محاوره سوزنامه‌ای نگاشته است تا بتواند از دردش بگوید و معشوقش را فرا بخواند. اما متن تک‌صدا—مونولوگ است و ما صدای معشوق پسر را نمی‌شنویم. زیرا او از پسران معمولی است که به جنس مخالف فقط برای خوش‌گذرانی می‌نگرند و هر وقت تاریخ مصرف دختر برای‌شان تمام شد، او را دور می‌اندازند. بنابراین نمی‌توانند صدایی داشته باشند و برای مثال از

خود بگویند و اینکه چرا دختر را ترک کرده‌اند. اما مطابق روایت رمان کلاسیک و حتی رمان مدرن دختر نمی‌آید این همه را از نقطه الف شروع کند تا به نقطه ب و سرانجام پایان برساند. او نثر و شعرنا را به هم آمیخته تا سرسامی را که از اندوه جدایی دچارش شده است، از ذهن خویش بزدايد. او واژه کم می‌آورد و از نشانه‌ها یا سیاه‌نویسی یا برعکس کوچک‌تر نوشتن واژه‌ها کمک می‌گیرد تا خواننده را متوجه منظورش کند. در نتیجه این ساده‌نویسی و راه‌رفتن بر خط زمان خطی خوش‌آیند خواننده است که امروز به شدت کم‌حوصله است و دیگر مغزش نمی‌کشد سی‌صفحه بخواند تا راوی رمان مہیای قتل به‌فرض پدرش شود.

امید اینکه این کتاب نیز مانند کتاب‌های پیشین و از این دستِ ناشر خوش‌آیند شما واقع شود و او را در کار فرهنگی که در پیش گرفته است، یاری دهد و خواننده‌ی خسته و دل‌زده امروز را بار دیگر با کتاب و کتاب‌خوانی آشتی دهد.

با احترام

ناشر

زمستان ۱۴۰۰

هشدار:

این کتاب به موضوعای بحث‌انگیز و حساس زیادی می‌پردازد.
افرادی که ذهنای بسته‌ای دارند، حواس‌شون باشه.

فصل ۱

نجات دادن خودم

این فصل در مورد نجات دادن خودتونه برا وقتی کس دیگه‌ای به دادتون نمی‌رسه. بقیه نمی‌تونن صدای شیطونایی^۱ بشنون که تو سرتون ولوله به پا کردن یا بی سروصدا غصه خوردن دل‌تون^۲ حس کنن. بعضی وقتا شاهدخت^۳ توی برج به شاهزاده احتیاجی نداره، بعضی وقتا این ملکه‌ی شیطون صفت نیست که اون^۴ بالا توی برج زندانی کرده. بعضی وقتا خود شاهدخته که خودش^۵ توی برج بلند و دلگیر زیر آسمون گرفته زندانی کرده و بعضی وقتا کسی صدای فریاد زدنا و کمک خواستناش^۶ نمی‌شنوه. این همون زمانی‌یه که شاهدخت تصمیم می‌گیره خودش^۷ نجات بده. بعضی وقتا این دختر اصلاً^۸ یه شاهدخت نیست، بلکه فقط دختری با ذهن پریشونه. اون خودش می‌تونه با شیطونا بجنگه و راهش^۹ از بالای برج به پایین باز کنه. زمان می‌بره، اما اون از پشش برمی‌یاد. این فصل در مورد اینه که خودتون خودتون^{۱۰} نجات بدین تا زحمتش روی دوش کس دیگه‌ای نیفته.

ارواح برگشتن
— سلامت روانم

دارم خوب وقت می‌دارم
که پرواز کردن یاد بگیرم.

اعتماد به نفس
برای آدمای نامطمئن و متزلزل
کابوسه.

اون سعی کرد برات بکنجه
اما نکنجید به اندازه‌ی کافی
به نظر نمی‌یاد مشغول تیز کردن شمشیرش باشه
به جاش
نبردُ باخت
و تو تنها موندی توی قلعه
تو احتیاجی نداری به کسی
تا بیاد و از برج نجات بده
خودت دست به کار شو.

۲ فوریه ۲۰۱۸

از کلمه‌ها استفاده کن کیتلین

حسادت

لباسی یه که

بیشتر مون

زیر لایه لایه های

روح مون می پوشیم

چون هیچ وقت

هیچ کس

اعتراف به

حسود بودن

نمی کنه.

من
معتادم
به
حس
ماجراجویی.

من برای تو کی ام؟

از عشق ورزیدن می ترسم

بدجوری یه

دارم سعی می کنم مراقبم باشم

به خاطر همین

خیلی

خیلی

برات متأسفم

که سعی داری

آدم شکسته ای

مثل من

دوست داشته باشی.

موضوع

تو

نیستی

موضوع منم.

دوست خیالیم

خوشحال می شد

از شنیدن ماجراجویی یام

اما حیف

که خیلی وقت پیش

از پیشم رفت.

— امان از بزرگ سالی

به وقتش

حالت

خوب

می شه

يعنى منم؟

از اینجا به بعد فقط اوضاع می‌تونه بهتر بشه

___ افکار مثبت

من واقعاً

واقعاً

خوب

دروغ می‌گم

الان

چهار ساله

دارم

به بقیه می‌گم

«حالم خوبه.»

حتماً خیلی افتضاحه که زندگی
برای کسانی که
سعی می‌کنن ازش لذت ببرن
این‌قده دردناکه.

انگار روی نیمکتای ورزشگاه

نشستم بین کلی آدم

اما هنوز

حس می‌کنم تنهام.

— خالی

همش می گن

اوضاع

بهتر می شه

ولی

کی؟

تنها بودن

9

احساس بی کسی کردن

دو چیز

متفاوتن.

داره از دیوارایی
که بهشون تکیه داده
می شکفه و بیرون می زنه
هیچ کس دیگه ای نمی تونه
حضورش^و حس کنه
اما من می بینمش.
__ گل دیواری

یه اتفاق ناراحت کننده

وقتی می افته که

می دونی

یکی داره عاشقت می شه

اما همین طور واسه خودت نشستنی

و تو هم می ترسی عاشقت بشی

چون آمادگی این نداری

که دوباره صدمه ببینی.

شاید منم که دیوونم

صدای سکوت

وقتی از همیشه بلندتره که

همه ولت کردن

و تو نمی‌دونی چرا

— افکاری که مدام تو سرم هستن

خدا

لغتتش کنه

چرا ذهنم این قده پر از افکار بی ربطه،

قوه‌ی تخیلم زده به سرش

و من دارم سعی می‌کنم

حواسم به تکلیف ریاضیم باشه.

دست از

راضی کردن

همه

بردار،

کیتلین.

سنگ و چوب
ممکنه استخوونامُ بشکنن
اما این حرفای مهمله که
همیشه آزارم می‌دن. ^۱

اندوه تا ابد ادامه پیدا می‌کنه

لحظه‌هایی مثل الان
که **تک و تنها** هستین
باعث می‌شن بفهمین
واقعاً چقدر بی‌کسین.
— تنها و بی‌کس دو چیز متفاوتن.

اینجوری یه که تنهام
ولی کسی رو هم نمی‌خوام
همه رُ از خودم می‌روزم
نمی‌تونم با هیچ کس کنار بیام
نمی‌تونم
دلم نمی‌خواد اینجا باشم
شاید
اگه یه نفر بیاد و در سکوت کامل
فقط کنارم بشینه
ممکنه حالم خوب بشه

بذار

مراقبم باشم

قبل از اینکه

قول بدم

از تو مراقبت کنم.

شجاعت

وقتی به که

به شیطانایی

که توی سرت

ولوله به پا کردن

بی توجهی می کنی

و به زندگیت می رسی.

خیلی دوست دارم ببینم
که من از دید چشمای تو
چه جوری یم.

احساس

بی‌حسی می‌کنم،

نمی‌تونم احساسای

بدن و قلبم^۳

حس کنم

یه‌جوری رفتار می‌کنم

انگار می‌تونم حس‌شون کنم

انگار حالم خوبه

اما راستش^۳ بخوام بگم

مغز خودم

داره گیج‌م می‌کنه.

همه شون ازم می پرسن که
خودت ده سال دیگه کجا می بینی؟

حقیقتاً

نمی دونم

چون

یه سال پیش

خودم

اینجا نمی دیدم.

هم اكنون بينديش.

نمی‌تونم

نگاه‌های قاضی مآبانه‌ای^۱ که

به من می‌ندازن

یا حسِ ترحمِ

توی چشم‌هاشون^۲

تحمل کنم

لطفاً

دیگه

نگران من نباشین

از روی تخته پرش پرید
و کنار کوسه‌ها شیرجه زد
اونا چی می‌دونستن
دختر کوچک و ظریفی مثل اون
قلبم داره
و کوسه‌های داخل آب
در مقایسه با کوسه‌هایی که
در اعماق افکارش شنا می‌کردن
هیچی نبودن
___ دختر زنده موند

به شعر نوشتن برات ادامه می‌دم

حتی وقتی نمی‌تونم درست

دستامُ تکون بدم

و تو نمی‌تونی

از دست‌ختم چیزی سردربیاری

اگه اونجوری که همه جا پرکردی

بهت «احتیاج داشتم.»

پس چطور خیلی قبل از اینکه

به زندگیم بیای

زنده بودم و می‌تونستم

قبل از اینکه به هم بگن **زیبا** هستم

لبخند بزنم

— خودم قبل از همه نیمه‌ی گمشده‌ی خودم بودم

من اقیانوسی بودم

عمیق و پر از زیبایی

اما تو

از گوشه‌ها می‌ترسیدی

اگر نوشتن هم نبود

دیگه چطور می تونستم زنده بمونم؟

اون خیلی ظریف مریفه

اما عشق تند و تیزی داره

وقتی سعی داره

اون همه عشق[ُ]

نثار دیگری بکنه

خودش درهم می شکنه

از خودت زیادی براشون مایه می‌ذاری
و اونا هم هی بیشتر ازت توقع دارن
تا وقتی که بالاخره تموم شی.

تنهایی

با آهنگای عاشقانه

زمزمه می‌کنم

دارم اون بالا بالاها پرواز می کنم
و بقیه ی آدمای روی زمین تماشا می کنم
که اشک می ریزن
و با خودم فکر می کنم
که چرا آدم ناراحت باشه؟
یه دنیای به این بزرگی پیش روی آدمه
بعد از خواب بیدار می شم
و می فهمم اونی که داشت روی زمین اشک می ریخت
خودم بودم

كدوم گورى هستى پيترين؟
گفتى بر مى گردى دنبالم.
__ اولين پسرى كه دروغ گفت

خودم می‌دونم چی لازم دارم
پس اون قده حرف الکی نزن.

هشدار لو رفتن داستان:

اون هنوز زنده بود.

فصل ۲

هیچ وقت نمی فهمی

این فصل فصلی‌یه که سر و سامون دادن بهش از همه دردناک‌تره.

این فصل اختصاص داره به شعرای عاشقانه. شعرایی که آرزو می‌کنین کاش می‌تونستین پاک‌شون کنین، اما حقیقت داشتن. و این شعرا روی صفحه‌های غم‌انگیز نوشته شدن. گاهی آرزو می‌کنین کاش می‌تونستین چهره‌شون^۱ از خاطرات‌تون پاک کنین، چون بعضی وقتا فکر می‌کنین شبا راحت‌ترین اگه مدام قیافه‌شون به ذهن‌تون نیاد. اما به‌خاطرشون پشیمون نیستین، چون وقتی به خاطرات‌تون فکر می‌کنین، یادتون می‌افته که همچین آدم فوق‌العاده‌ای اون بیرون وجود داره. و اگر چه این دفعه رابطه‌تون جواب نداده، اما شاید یه روز یه آدم بهتری^۲ پیدا کنین. این فصل اختصاص داره به شعرای عاشقانه‌ای که از به‌یاد آوردن‌شون می‌ترسین و به این فکر می‌افتین که چقدر دل‌تون براشون تنگ شده. و بله. شما واقعاً دل‌تون براشون تنگ شده. و اجازه دارین که همچین چیزی^۳ به زبون بیارین حتی اگه اونا دل‌شون برا شما تنگ نشده باشه.

باورم

نمی‌شه

که

دستای

سردت

چه گرمایی

به دل من

می‌بخشه.

وقتی دارم می‌رم سمت ماشینم

از سرما می‌لرزم

و تو مجبورم می‌کنی

کاپشنت بگیرم

و خودت

اون روی دوشم می‌ندازی

ممنون

که حواست بهم هست

و با **لجبازی** من

کنار می‌یای

باورم

نمی‌شه

بعد از

تموم

اون‌چه

از سر گذروندم

با یکی

مثل تو

آشنا شدم.

خونواده می‌تونه

به‌معنای کسی باشه که

حاضرین براش ب‌جنگین.

تو الان دیگه جزو خانواده‌ی من هستی.

چون

ما همگی حاضریم

برات همه کار بکنیم.

هر چیزی که لازم داشته باشی برات فراهم می‌کنیم.

ما همیشه کنارتیم.

تو

خونه‌ای داشتی

از سیمان و آجر

که دست آخر رها شد

اون

با دستای خودش

از چوب و گل

خونه‌ای برام ساخت که

از همه‌ی خونه‌های توی جاده

توش بیشتر زندگی جریان داره.

— پول همه چیز نیست.

قبل از اینکه

عاشق بدنت

و کیف پولت

بشم

عاشق

ذهن

و روح

شدم.

حقیقه —

قلبیت ہم

مثل وعدہ ہات

پوچ و تو خالی یہ۔

مطمئن نیستم

عشق چی یه

چون ذهنم

پیشتر گولم زده،

اما

اگه اون چیزی باشه

که فکر می کنم،

پس **من عاشقتم.**

پسر اشکی می ریزه
و زیر لب خدا حافظ می گه
و دختر همین طور اون جا می شینه
و تماشا می کنه که چطور
چشم پسر دیگه برق نمی زنه

کاش می‌تونستم

زمان متوقف کنم

و تمام عمرم

توی این لحظه

باهات بمونم.

شب در سکوت فرورفته

آروم آروم

نشستم برای تو

که الان خوابیدی

شعر می نویسم

چی به سر
من و تو اومد؟

خیانت.

فعل

قرار دادن دیگری در خطر از طریق فاش کردن اطلاعات نزد دشمن.

امیدوارم از من خیلی درس‌ها گرفته باشی
اما شرط می‌بندم هیچی یاد نگرفتی.

نامه‌های عاشقانه روی زمین

وای واقعاً دلم می‌خواست که در خونه‌ر می‌زدی

رزها قرمزن

بنفشه‌ها آبی

و من فکر می‌کنم که

می‌خواهم حسابی.

حتی اگه قلبمُ

خورد و

خاکشیر

می کردی،

بازم هیچ وقت

پشت سرت بد نمی گفتم.

___ بدی ای نیست که بگم

گیج شدم

تو روم باهام مهربونی

دوست‌داشتنی و شیرینی

اما به محض اینکه

رومُ برمی‌گردونم

انگار وقتی در موردِم با بقیه حرف می‌زنی

یه آدمه دیگه‌ای.

— دو رو

با تمام اینا

هنوز

وقتی به چشمت

نگا می کنم

نمی تونم

جلوی لبخندم بگیرم.

هرچیزی که دوست دارم امتحان کردم

حتی سخت‌تر تلاش کردم

بارها و بارها

به امید اینکه یه‌روزی

تو دیگه جایی در صدر فهرستم

نداشته باشی

ولی بعد از تموم اینا،

مطمئن نیستم که

دیگه من بخوای.

احساسام از بین نرفتن
حتی رشد کردن و بیشتر شدن
ناراحت کننده‌ست که می‌بینم
تو مسیر متفاوتی^ی می‌ری

من همیشه می‌خوامت

چون ازت خوشم می‌یاد نیست که اینجام

من کنارتم

چون تو اینجایی،

و اون نیست

— دوباره سر خونه‌ی اول برگشتن

درد داره

— وقتی سرسری می گیرنت

جفت‌مون فکر میکردیم که با هم یه‌نظر داریم
و داریم یه صفحه‌ی کتاب^۸ می‌خونیم
اما معلوم شد کتابامون با هم فرق داره

تویی

همیشه تو بودی

همیشه تو خواهی بود

افسار قوه‌ی تخيلم
از دستم دررفته
اگه هنوز فكر مي‌كنم
برمي‌گردی

حقیقتاً موضوع اینہ
آخرین کسی کہ قبل از خواب
بہش فکر می کنی، کی یہ۔
— ہمیشہ تویی

می‌تونم حواسمُ با فیلم دیدن پرت کنم
می‌تونم حواس خودمُ با فیلم درست کردن پرت کنم
می‌تونم حواس خودمُ با گوش دادن به آهنگ
حرف زدن با آدمای جدید
یا بازی کردن با گربه‌م پرت کنم
اما آخر سر قضیه اینه که
وقتی تنها تو ماشینم نشستم
حواسم به چی‌یه
و خب معمولاً به توئه.

نمی‌شه قسمتای سختُ رد کرد و زد جلو
چون همونا به رشد کردن مون کمک می‌کنن

لیاقت تو

بیشتر از کلمه‌های قشنگی‌یه که

درموردت روی کاغذ می‌نویسم

تو فقط به‌خاطر اینکه

این هوا رُ نفس می‌کشی

و منظره‌ی باشکوه و چشم‌نوازی روی زمین هستی

حقیقت که دنیا رُ دو دستی تقدیمت کنن

عشق.

قهوه‌ی کوچیکی‌یه که پیش از دراز کشیدن تو ساحل می‌نوشتیدیم
حوضچه‌های آبی‌یه که توشون ماجراجویی می‌کردیم
جایی‌یه که من بهش می‌گم «چشم‌انداز دیدنی» و منظره‌ی مورد
علاقه‌م داره

همه‌شون جاهای فوق‌العاده‌ای‌ن که با هم رفتیم

اما جای مورد علاقه‌م

هر جایی‌یه که با تو باشم.

وقتی با توام
به فضا خیره می شوم
ازم می پرسى فكرم كجاس
لبخند می زنم و چیزی نمی گم.
بذار یه راز كوچولویی رُ بهت بگم
فكرم پیش توئه
قلبم پیش توئه
و اضطرابم نمی ذاره به این چیزا اعتراف كنم
من ببخش
حتماً فكر می كنى مشكلى هست.
اما دهنم به گفتن اون سه كلمه باز نمی شه
وای پسر،
حقیقت داره،
من واقعاً عاشقتم.

هر بار که می‌گی

دوستم داری

حس اولین باری داره که

این کلمه‌ها از دهنت خارج شدن.

— هیچ‌وقت دل آدم نمی‌زنه

(۱) جدایی قراره چی کار کنه مثلاً؟

(۲) واسه چند وقت؟

(۳) اصلاً من می‌خوای؟

(۴) قراره یه مدت کوتاه باشه یا واسه همیشه جدا می‌شیم؟

(۵) فکر می‌کنی من برات بهترین انتخابم؟

(۶) چرا؟

(۷) باشه، می‌فهمم. ببخشید، اذیت کردم

— گفت گومون این طوری تصور می‌کنم

تقریباً

تمام جورچین^د

تکمیل کردم

تنها تیکه‌ای

که نیست

تویی.

هر موقع که تو حاضر باشی، من حاضرم. همه چیز برای وقتی که
برمی‌گردد، قشنگ آماده کردم. اما به دلایلی، یه صدایی پس سرم
به‌هم می‌گه که تو هیچ‌وقت برنمی‌گرددی و از رابطه‌مون می‌گذری.
آخه، هر چی نباشه، همه‌شون همین کار کردن. ولی آهای، نمی‌دونم
فرقی می‌کنه یا نه، من آمادگی برگشتت دارم.
همیشه آمادگی برگشتن تو رو دارم.

ابدیت
بی انتها.

دارم کلی در موردت می نویسم و **هیچ وقت** دلم نمی خواد که
بینی شون. چون می دونم تو مقصر نیستی و می دونم نوشته هام تند و
تیزه، ولی بیشترشون فیلم نامه هایی هستن که تو سرم در مورد تو
شکل می گیرن و مسلماً امیدوارم که آخرش **درست** از آب در بیان.

من

چی

کار

کردم؟

— بهم بگو تا بتونم درستش کنم

به محض اینکه

به یکی نشون بدی

حاضری براش

هر کاری بکنی

ممکنه

ازت سوءاستفاده کنن.

دوست داشتن

قبلاً خیلی آسون بود

الان چرا

این همه سخت شده؟

اگه همه چی خوب بوده

چرا الان باید مدتی از هم جدا شیم؟

آخرش سر از همون خونه‌ای درمی‌یاریم

که قبلاً بودیم.

چرا هنوز کنارم قدم می‌زنی
اما جووری رفتار می‌کنی انگار من هیچی نیستم
جدیداً خیلی خسته‌کننده شدی
می‌خوام یه چیزی بگم
اما صدایی از گلوم در نمی‌یاد.

دقیقاً

همونی شدی

که گفتی

هیچ وقت نمی شی.

من هنوز دلم می‌خواد باهات باشم
هرچند که احساسات حقیقی نیستن.

خوشم می‌یاد واقعاً اهمیت می‌دم

واقعاً ممنونم از دلم تنگ شده

واقعاً خوشم می‌یاد

می‌پرستم دلم می‌خواد

دوست دارم.

شاید یه کاری کردم

شاید تازه متوجه شدی

شاید بهت صدمه‌ای زدم

شاید من آدم بده هستم

شاید بدون من روبه‌راه‌تر باشی

__ امان از این شایدها

غرييه < صميمي < غرييه

بی سروصدا پیش خودم فکر می‌کنم
که ذوق دارم زودتر قضیه رُ برات تعریف کنم
اما بعد متوجه می‌شم
که تو رفتی
و من دوست صمیمی‌م
از دست دادم.

عشق

چیزی

بیش

از

یه

کلمه‌ی

سه حرفی یه.

همون جوری که سعی می‌کنی نفست جا بیاد

عاشق می‌شی،

آروم آروم و بعد یه دفعه‌ای،

و حواست نیست عاشق شدی

تا وقتی که یه بار دیگه می‌ره.

وقتی به فضا احتیاج داریم که اوضاع رابطه خوب نیست
وقتی به فضا احتیاج داریم که از دعوا کردن خسته‌ایم
وقتی به فضا احتیاج داریم که هر دوتون زمان لازم داریم
وقتی به فضا احتیاج داریم که نمی‌تونین کنار هم التیام پیدا کنین
من به فضا احتیاج ندارم
تو می‌گی به فضا احتیاج داری
فکر کنم با هم هم‌نظر نبودیم.

تنها چیزی که

از دهن

خارج می‌شه

شرور

محضه.

کاش می‌شد از نوشتن در موردت دست بردارم
اما گویا کلمات ساز خودشون^۳ می‌زنن.

اولش فکر می‌کنی خیلی ساده می‌تونم قیدش بزنی، ولی نمی‌تونم.
اسمش بارها و بارها توی مغز کوچیکت تکرار می‌شه، شبیه آواز
می‌شه. تا اینکه دلت از این آوازی خسته می‌شه که فقط درهم
می‌شکنت. هر روز بیشتر قیدش می‌زنی و دیگه تو جمعیت دنبالش
نمی‌گردی. وقتی کامل قیدش زدی که آهنگای عاشقانه که پخش
می‌شن، دیگه برات فقط یه آهنگن. وقتی کامل قیدش زدی که هر
جایی که با هم رفتین، برات یه جای تازه‌س که توش خاطره بسازی.
روزبه‌روز بیشتر پیش می‌ری. آروم‌آروم قیدش می‌زنی، با بیشتر
رسیدگی کردن به روابط دوستانه و خنوادت قیدش کامل می‌زنی.
با دوست داشتن خودت قیدش می‌زنی. تنهایی قیدش می‌زنی، نه با
آوردن یه آدم جدید تو زندگیت. وقتی قیدش می‌زنی که می‌فهمی
ارزشت بسته به یه آدم دیگه نیست. فکر می‌کنی قیدش زدی تا اینکه
اتفاقی توی یه فست‌فود شلوغ می‌بینیش یا یه موقعی تو روز و
نمی‌تونم توضیح بدی چرا همچین چیزی آزارت می‌ده. آخه فکر
می‌کردی قیدش زدی. تا اینکه می‌بینیش و تمام خاطره‌هایی که
فراموش کرده بودی، برات زنده می‌شن و یادت می‌افته چه قدر دلت
براش تنگ شده. روزبه‌روز بیشتر پیش می‌ری. وقتی کارهایی‌ی که
دوست داری، انجام می‌دی، به امید اینکه اسم اون از بالای فهرست
چیزای مورد علاقه‌ت پاک بشه و قیدش بزنی. وقتی می‌فهمی
به یه دلیلی ترک کرده، قیدش می‌زنی. و شاید اون دلیل به این معنا
باشه که دیگه بر نمی‌گرده. وقتی قیدش می‌زنی که می‌فهمی هر
کدوم تون داشتن یه کتاب جدا می‌خوندین، در حالی که فکر
می‌کردی مشغول خوندن یه صفحه از یه کتابین.

جای

نیمه‌های

گم‌شده

پر کن

انگاری که

تو تمام شور و شوقم کشتی

اما هنوز دوست دارم.

___ سوءاستفاده

یه جوری دوست دارم
انگار نه انگار که صدمه دیدم

نمی‌تونی کسی‌ی مجبور یا متقاعد کنی که دوست داشته باشه.
خودشون باید بهش برسن.

ازدواج

مثل خونه ساختن با هم دیگه ست

دعواهای کوچیک

دعواهای بزرگ

توافق

شادی

همه ی اینا هست

و وقتی خونه تکمیل می شه

مثل ازدواج می مونه

وقتی که ساختش تموم شه

هر دوتون

تغییرات کوچیک یا بزرگ

توش ایجاد می کنین

و با هم

اگه بشه تا آخر عمرتون

توی اون

زندگی می کنین

دوستِ دارم

— وای.

من دیوونه نیستم

فقط اذیت شدم.

وقتی لبخند می‌زنی

قلبم

پراز شادی می‌شه

مغزم پره از
فکر تو و من
و چیزی که
اگه تو نمی رفتی
می تونستیم با هم داشته باشیم.

«همیشه برمی گردن.»

___ فقط این دفعه نه

الان می فهمم

چرا می گن

تو دام عشق افتادن

چون از یه جایی به بعد

خودت نگره داشتن سخته

و وقتی که به دام افتادی

کلی وقت می بره

تا بتونی خودت آزاد کنی

اما وقتی عاشقی

حس می کنی

داری پرواز می کنی

اوج می گیری

و از دامی که توش افتادی

بیرون می یای.

شاید دلمُ شکسته باشی،

ولی معلومه که من اونقدرام به هم نریختم،

هنوز دلم می‌خواد بهت نشون بدم که اهمیت می‌دم.

— من لعنتی هیچ‌وقت درس نمی‌گیرم

دلہ می خواد پیشت گریہ کنم

ولی نمی تونم

چون اگہ باہات بودم

نمی تونستم

جلوی لبخند زدنم

بگیرم.

فقط باید قوی تر باشم

و موضع خودم[ُ]

در برابر تمام این تهدیدایی که

می‌کنی

حفظ کنم.

لبای من

به این شکل طبیعی درمی یاری

و من نمی دونم

چطور این کار می کنی

__ لبخند

تو

___ با شکوه‌ترین شعر تک کلمه‌ای

مهم‌تر از همه اینکه،

تو همون کسی هستی

که هیچ‌وقت دلم نمی‌خواد از دست بدم.

— هر چند که از دست دادم

گفتی که با من
خودت گم کردی.
— این تقصیر منه؟

دلم می‌خواد که دلت من بخواد

همیشه به حرف آسون‌تر از عمله،
آسونه به یکی بگی دوشش داری
ولی وقتی بهت نیاز داره
بهش پشت کنی
اما سخت‌تر اینکه که
دوستش داشته باشی
ولی حتی اسمش
از سرت بیرون کنی

من از تو
و هر تصمیمی که بگیری
حمایت می‌کنم
حتی اگر
به معنای اذیت کردن خودم باشه.
هنوز دوست دارم.

هیچ وقت فکر نمی کردم

این جوری

یا این قده سریع

تموم بشه.

تقدیر نبوده که

من و تو

کنار هم باشیم

حتی اگه

خودمون می خواستیم

کنار هم باشیم

لطفاً

لطفاً

من

ترک نکن

می‌گن که اگه قسمت هم باشین، برمی‌گرده،
ولی برعکس،
من فکر می‌کنم که اگه واقعاً دوست داشت
هیچ وقت نمی‌رفت.

عشق وقتی یه که

دیگه کاری واسه باهم انجام دادن ندارین،

اما هیچ وقت

حوصله تون از هم سر نمی ره.

— تو حوصله ت سررفت

ترکم کن

اگه این چیزی به که

واقعاً می‌خوای.

— ولی زندگی هنوز می‌تونست راه به جایی ببره.

روی هر قطره اشکی که

از چشمم می چکه

اسم تو نوشته.

وانمود می‌کنم برام مهم نیست
چون آخه به نظر تو، من اصلاً وجود ندارم

خواهش می‌کنم به‌هم بگو

که همه چی

درست می‌شه.

به پسرى كه هنوز دوستش دارم

متاسفم

۸ فوریه ۲۰۱۸

همه‌مون گند می‌زنیم،

ما آدمیم

بعضی وقتا حس می‌کنم

من فرای مرزای حماقت گند زدم

تموم چیزی که می‌دونم اینه که

من به حرف دلم گوش می‌دم

و اون همیشه من^و به بهترین سمت وسوها هدایت نمی‌کنه...

بعضی وقتا امیدوارم یاد من بیفتی، وقتی روی سیبزمینی سرخ
کرده‌ت مایونز می‌ریزی. بعضی وقتا امیدوارم آسمون صاف و آبی^۱
ببینی و موقع دیدن هم‌چین روز زیبایی برق چشمای من یادت بیاد.
بعضی وقتا با خودم فکر می‌کنم اصلاً چهره‌ی من یادت هست توی
تموم خاطره‌هایی که با هم داشتیم. بعضی وقتا آرزو می‌کنم کاش
هنوز اینجا بودی، ولی اگه دلت می‌خواست باشی که خُب بودی. اما
نه، تو تصمیم گرفتی که بری.

حرف نزدن با من

به هیچ جایی

نمی رسونت.

عشق حقیقی

یعنی جنگیدن

و بر اومدن از پس

سخت‌ترین شرایط

— فکر کنم واسه تو حقیقی نبود.

همون

باید به حرف دلم

گوش می کردم

همیشه ازم می‌پرسی
«نگاه خاص» یعنی چی؟
«نگاه خاص» یعنی
باورم نمی‌شه
یه نفر به فوق‌العادگی تو
داره وقتش
با یه نفر مثل من می‌گذرونه
«نگاه خاص» یعنی
وقتی بهت نگا می‌کنم
به چشم من
تو تنها آدم توی دنیایی
«نگاه خاص»
مال وقتی یه که
با کلمه‌ها نمی‌تونم وصفت کنم
که چه قدر
دوست دارم.

چی شد که دوباره
این قده تک و تنها شدم؟

بی خیال من نشو

من می تونم همون چیزی باشم که

تو احتیاج داری

تو

یه شاهکار متحرکی

همیشه کلی فکر تو سرمه

مدام اذیتم می کنن

حرفایی تکرار می کنن که تو می گفتی

نشستیم تو باغی از قاصدک و چمن
همین‌طور زمانُ نگاه می‌کنیم
که می‌گذره تیک‌تاک کنان و رد می‌شه

مدام یه خوابُ می بینم، تو رُ از دور می بینم و قدم زنان به سمت
می یام. هرچی نزدیک و نزدیک تر می شم، باهات ارتباط چشمی
برقرار می کنم و می افتم تویِ یه گودال عمیق... بعد از خواب بیدار
می شم. آخرین تصویری که صبح توی سرمه تویی که داری تماشا
می کنی، من درمونده می افتم توی این گودال و جیغ می کشم و فریاد
می زنم. وقتی تماشام می کنی، چهره ت هیچ حالتی نداره و اصلاً تو
قیدوبند کمک کردن به من نیستی.

__ شاید این خواب داره خبری یُ از پیش می ده؟

اگه

گذشتن ازش

اون قده

راحت بود

که اسمش

عشق نمی شد،

می شد؟

دیروز برات دو تا شعر عاشقانه نوشتم
لوله‌شون کردم و یه روبان به‌شون زدم
و می‌خواستم یه جا قایم‌شون کنم که پیدا‌شون کنی.
امیدی که دیروز داشتم اون‌قده الهام‌بخشم بود که
با خودم فکر کردم برات یه کاری انجام بدم
امروز صبح برای اولین بار دلم شکستی،
می‌گم اولین بار چون اگه کوچیک‌ترین شانس‌ی برای برگشتنت باشه
من می‌پذیرم
بهت احتیاج دارم
حتی به عنوان یه دوست
لازم ندارم برای خودم تنهایی وقت بذارم
لطفاً بفهم
می‌تونم برگردی و هر چه‌قده که خواستی به‌هم صدمه بزنی
و تنها چیزی که می‌دونم
اینه که هیچ‌وقت دست از **دوست داشتنت** نمی‌کشم.
— یه تراژدی

این دل شکستگی
اصلاً شبیه بقیه شون نیست
چون این دل شکستگی
جوری یه که
می دونم تو زیر بارش نمی رفتی
___ مزخرفه

فقط می‌خواستم بدونی،

من هر وقت بخوای اینجام،

هر موقع که به‌هم احتیاج داشتی

فقط کافی‌یه به‌هم پیام بدی

و من جواب می‌دم،

حتی اگه فقط می‌خوای از روزت بگی یا در مورد یه‌چیز احمقانه

صحبت کنی

من اینجام

و

حالا حالاها قصد رفتن ندارم

(مگر اینکه تو ازم بخوای)

— هیچ‌وقت دست از دوست داشتنت نمی‌کشم

«هیچ وقت به هت صدمه نمی زنم.»

«هیچ وقت ترک نمی کنم.»

___ دو تا از بزرگ ترین دروغا، حتی اگه از قصد گفته نشن

متنفرم.

متنفرم از اینکه هنوز عاشقتم

می‌دونم تقصیر تو نیست

و واقعاً آرزومه که هنوز تو آغوشت بودم

ولی هی

شاید یه‌روز جواب بده

شاید فقط به‌زمان احتیاج داریم

— خوش‌بینی

حاضر م هنوزم

به خاطرت بجنم

ولی نمی دونم

تو هم این می خوی

یا نه

حاضر م هنوز

به خاطر ت هر کاری بکنم

ولی نمی دونم

تو هم این می خواهی

یا نه

سیاه و سفید

ولی این که زندگی نیست

__ قسمت خاکستری

تا حالا شده

کسی رو اون قده دوست داشته باشی

که براش فقط بهترینا رُ بخوای؟

بعدش هم متوجه بشی

که شاید تو

براش بهترین نیستی.

___ نتیجه گیری ای که بیشتر از همه دل آدم می شکونه

می‌گن اگه چیزی دُست داری

رهاش کن

ولی

پس چرا

این باعث ناراحتی جفت‌مون شده؟

الان دیگه

فقط یه غریبه‌ای

که از تموم

اسرار

و

رؤیاهای من

با خبره

اگه چیزی دلت می‌شکنه،
پس چرا فقط نشستی و تماشا می‌کنی؟
«چون امیدواریم دفعه‌ی بعد
سرانجام دیگه‌ای داشته باشه.»

فكر كردم كه ديگه رو به راهم

تا اينكه ديدمت

می‌گن که هیچ‌وقت ترک نمی‌کنن

تا وقتی که بالاخره ترک می‌کنن

حتی اگه دل‌شون نخواد

اون‌ها فکر می‌کنن، می‌دونن چی واست بهتره

— ولی نمی‌دونن

برای همسری که هنوز دوشش دارم،
شعرهای بیشتری برات نوشتم
ولی خبر نداری
حقیقت اینه که هنوز دوست دارم
بیشتر از اونی که فکرش^و بکنی.
فکرت دلم^و بهم نریخته
ولی خاطره‌ها توی سرمه.
صورت
لبخندت.
وای خدایا اون لبخندت
همونی که شب تا صبح می‌تونستم بهش خیره بشم
هیچ وقت فراموش نکردم
چون هیچ وقت حس نکردم که لازمه
فقط فکر کردن بهت
تو دلم غوغا می‌کنه
فقط یه عکس ازت
لبخند به لبم می‌یاره
با اینکه باید یه کم دل مردهم کنه
فقط تو.
فکر اینکه هنوز می‌تونیم باشیم
همون چیزی که یه زمان بودیم
برق امید توی چشمام
از اینکه یه روز دوباره به دست می‌یارم
اما چیزی که داره من^و می‌کشه

اینه که نمی‌تونم رِزروت کنم

چون تو کتاب کتاب‌خونه

یا میز یه غذاخوری شلوغ نیستی

و بدتر از همه اینکه،

تو دیگه

مال من نیستی.

مدام به خودم می‌گم

«تقصیر ما نبود»

مدام به خودم می‌گم

«تقصیر من نبود»

مدام به خودم می‌گم

«تقصیر زمان بود»

با این حال ذهن آشفته‌م به‌هم می‌گه

می‌تونستی کسی^۱ پیدا کنی که بیشتر دوست داشته باشه

که مهم نیست چند بار بهم گفتم من همه چی تمومم

ولی می‌دونستم که می‌تونی یکی دیگه^۲ پیدا کنی

شاید بیش از اونچه که کلمه‌ها قادر به وصفش باشن، دوست داشته

باشم

و این هیچ‌وقت باعث نمی‌شه که شبا دیگه بهت فکر نکنم

یه عالمه شعر در موردت نوشتم

ولی خبر نداری.

فکر می کردم تو

همه چیزم می شی

ولی رفتی من

با هیچی تنها گذاشتی.

قلب هر دوی ما
هر کدوم یه جور شکست،
افسوس...

حالا تیکه‌های شکسته شده مون
مثل پازل باهم جفتُ جور نمی‌شن
___ باید تیکه‌هایی که کم داریمُ جای دیگه‌ای پیدا کنیم.

ببخشید

اگه بیش از حد بود

هشدار لو رفتن داستان:

خیلی می‌خواستش

ولی هیچ‌وقت بهش **احتیاج** نداشت

فصل ۳

صفحه‌های سیاه‌تر

بدونین که:

این فصل اختصاص داره به صفحه‌های سیاه‌تر. صفحه‌هایی که آدما جرأت ندارن در موردشون بنویسن. اینا صفحه‌هایی هستن که باعث تفاوت و تمایز من می‌شن. چون دیگه بیشتر از این اونا رُتوی تاریکی نگه نمی‌دارم. من اینا رُ نوشتن ولی هیچ‌وقت به کسی نشون ندادم. الان دارم نشون می‌دم. بهترین نصیحتی که شنیدم این بوده که در مورد چیزایی که بیشتر از همه می‌ترسین، به زبون شون بیارین و بنویسین. اینا چیزایی هستن که من می‌ترسم به زبون بیارم شون. می‌ترسم از آدمایی که بعد از خوندن این‌ها درک متفاوتی از من دارن. از اینکه ترحم تو چشماشون ببینم. من ترحم شما رُ نمی‌خوام. اینا صفحه‌هایی هستن که هیچ‌کس حرفی در موردشون نمی‌زنه. از قبل بهتون بگم: «این صفحه‌ها ممکنه برای بعضی‌ها زیادی ناراحت‌کننده بشن، این صفحه‌ها اینجا آورده شدن تا نشون بدم اینا احساسات و افکار واقعی‌ین. اگه به خودکشی تمایل دارین، لطفاً کمک بگیرین یا با خط ویژه تماس بگیرین. خواهش می‌کنم بدونین که شما تنها نیستین. هیچ‌وقت تنها نیستین. اگرچه حس می‌کنین که دارین بین هفت‌میلیارد نفر جمعیت روی زمین، تو خفا رنج می‌کشین، اما شما تنها نیستین.

از صفحه‌های سیاه‌تر لذت ببرید.

ثبت شده در: ۷ فوریه ۲۰۱۸

یکی از روزهای سیاه‌تر

فکر کنم مدتی می‌شد که این‌قده احساس تنهایی نکرده بودم. امروز صبح سه ساعت زودتر از زنگ‌زدن ساعت بیدار شدم. امیدوار بودم، دعا دعا می‌کردم که اتفاقی نیفتاده باشه. که سه‌شنبه ششم فوریه از خواب بیدار شم و ببینم که همه چی فقط یه کابوس بوده. اما نبود، واقعیت بود. من یه نوجوون احمقم. شاید حتی آدم بی‌شرم و حیایی باشم، کی می‌دونه؟ ولی چرا زندگیم باید از یه برنامه‌ی خاصی پیروی کنه؟ چرا مثل عروسک خیمه‌شب‌بازی با من رفتار می‌کنن؟ چرا به چشم‌شون به اندازه‌ی کافی خوب نیستن؟ ذهنم به بیش‌ازحد فکر کردن عادت داره. ذهنم مستعد جنونه. خراشایی که روی دست و پام می‌ندازم، یه ذره هم اون دردی که توی سرم حس می‌کنم، ندارن. بیشتر وقتا خودمم می‌مونم که چرا تا حالا خودم نکشتم. قبلاها خیلی خوشحال بودم، اما الان خیلی ناراحتم. فکر نمی‌کنم خوشحالی من هیچ‌وقت اون‌قده‌ها طولانی بشه، فکر کنم واسه بقیه هم همین‌جوری‌یه. ناراحتی همیشه برمی‌گرده تا ذهن‌هامون^۱ تسخیر کنه.

درد هیچ‌وقت از بین نمی‌ره

اندوه تا ابد ادامه پیدا می‌کنه

بعضی وقتا به این فکر می‌کنم که چرا مردم به‌مرگ به‌چشم یه‌تراژدی نگا می‌کنن. خودِ مرگ که تراژدی نیست، تمام چیزایی تراژدی‌ان که به مرگ منجر می‌شن.

شاید ما خودمون آدم بدائیم

نمی‌دونم کدام بیشتر درد می‌کنه

قلبم

یا

سرم؟

— سردرگمی

حتی

شادترین

اوقاتم

واقعیتی

دروغینن

شاید اگه

خودم بکشم

دیگه اون قده

نگران من نباشی.

بدجوری درد داره

___ دل تنگ شدن برات

محض توضیح دادن اینکه چرا صفحه‌ی قبلی یه نقطه‌ویرگول
گذاشتم

باید بگم که نویسنده وقتی نقطه‌ویرگول می‌ذاره که
می‌تونست جمله‌ش رو تموم کنه، اما نکرده.
یه کم به‌چیزی که گفتم فکر کن

می‌دونی عاشقت بودم دیگه، نه؟

«و چی عوض شد؟»

هیچی.

شاید

جنون

دستِ کم گرفته شده.

من قوی‌ام

هیچ‌وقت اشک ریختنم

ندیدی حتی بعد از تموم ماجراهایی که

داشتیم و این به‌خاطر اینه که به‌محض اینکه بری

من بیشتر از اون چیزی که فکرش^و بکنی، اشک می‌ریزم،

اما اونقدر قوی‌ام که بغض^و جلوی تو نگه دارم تا هیچ‌وقت اذیت

نکنه.

بذار به اندازه‌ی کافی غذا بخورم
تا بتونم تو غم و غصه‌هام غرق بشم

به جنازه‌م بخند

– هیچ‌وقت آدم نمی‌شن

حالم خوب می شه

فقط شاید امروز نه

نمره

از

روح و روانم

مهم تره

۲:۴۵ بعدازظهر

کیتلین، اون قده باهاشون دردِ دل نکن و بهشون اعتماد نکن، دست
آخر هی بیشتر و بیشتر می‌شکنن و خوردت می‌کنن تا اینکه یه روز
هیچی ازت نمی‌مونه.

من

بی عیب و نقص

نیستم

و

هیچ وقت هم

نخواهم بود

عشق یه طرفه

همون عشقی یه که

همه مون^و داغون می کنه.

دوباره

دلہ انداختن

توی جو.

پسرایى كه قول همه چى ی بهت مى دن
و بعد با هیچی ولت مى كنن، ازدهان

من دارم بهت قول می‌دم و باهات قرار می‌ذارم ولی تو اصلاً حواست
نیست.

اگه تو بخوای

برات می میرم

اگه تو بخوای برات می جنگم

ولی اگه من بخوام

تو این کارها رُ می کنی؟

چهار سال گذشته

و من هنوز

نمی‌خوام اینجا باشم

این همه حرف که کاشکی می‌زدیم.

بی سرو صدا فریاد می کشم.

اصلاً عین خیالت هست؟

همین جور می‌ذارم بهم صدمه بزنین

و هیچ کاری هم نمی‌کنم

که جلوشون بگیرم.

با

این

همه

سکوت

داری

من

می‌کشی.

خط‌خطی می‌کنم روی پوستم

و جوری رفتار می‌کنم که انگار روبه‌راهم.

به نظرت

چقدر **خودخواه** بودم

اگه همینجوری **یهو**

می داشتم و **می رفتم**؟

چرا من؟

آهای

آهای

آهای

حدس بزن چی شده

منم آدمم!!

می پرسن چطورم

می گم خسته م

ولی نمی پرسن

از چی خسته م.

بعضی وقتا خودمم می مونم که کی ام... البته بیشتر وقتا. اونقده عادت کردم پیش آدمای مختلف نقابای جورواجور به چهره بزنم و وقتی کلی درد دارم، الکی لبخند بزنم که... از خودم می پرسم: «من؟ کی؟ هستم؟»

باید یه قدم برگردم عقب، ارزیابی کنم و تصمیم بگیرم چی به چی یه. چی باعث می شه که من... من باشم؟ چه ویژگیایی دارم؟ به نظر بقیه چه جووری یم؟ آخر سر به این نتیجه می رسم که دست از زیر و بالا کردن ذهنم و دیوونه بازی بردارم. بشینم سر جام و آروم بگیرم. اما من جزو اون دسته ی نادر از آدمام که واسه آروم گرفتن کلی باید بدبختی بکشم. ذهنم پرسه می زنه... می گن آدم خیال پردازم یم. زیادی می رم تو عمق مسائل. چه کنیم خب.

پولارویدهای ظاهر نشده ۲

حرفای گفته نشده

قلبای عاشق نشده

نقشه‌های علامت زده نشده

پیامای شفاف سازی نشده

— مسیر رسیدن به یه روح شکسته

لبخندش

می درخشه

چون نمی‌خواد

کسی

دردی که

زیرش پنهونه رُ

بینه

حالش دیگه به هم می خوره

حالش از تمام این دروغا به هم می خوره

حالش از اینکه هی ناامیدش می کنن، به هم می خوره

حالش از اینکه این همه از خودش واسه یه چیزی مایه می ذاره

و آخر سر بیشتر از قبل اذیت می شه به هم می خوره

حالش دیگه به هم می خوره

دیگه خسته شدم از اینکه

هر روز باید ببینم

چه نقابی باید بزنم

چون می ترسم

خود واقعی م نشون بدم

به کسانی که سعی می کنن

ارزش سوءاستفاده کنن.

هشدار لو رفتن داستان:

اون هنوز

زنده‌س

و بعضی وقتا،

فقط بعضی وقتا...

یه لبخندی هم می‌زنه.

فصل ۴

درک کردن

این فصل در مورد چیزایی ست که بعد از یه اتفاق درک می کنین. وقتی فکر می کردین همه چیز عالی یه تا اینکه عمیق تر به مسائل نگاه کردین. بله. یه سری حرفا هستن که کاش **نمی نوشتم**. اما اونا همینن که هستن. شما هیچ وقت دل تون نمی خواد مسائل سخت و آزاردهنده درک کنین، دل تون می خواد آروم آروم و ملایم بهشون برسین. اما یه بار دیگه هم می گم، اینا حرف هایی ین که از نوشتن شون می ترسم. چیزایی هستن که بهشون رسیدم و یه وقتا شبا زندگی برام نمی ذارن. شعرهایی هستن که دوباره خوندن شون برام آزاردهنده ست. در حقیقت حرفایی هستن که کاش **نمی زدم**. از همون وقتی که نوشتم شون «مشغله ی ذهنی» م بودن اما به حقیقت تبدیل شدن. نه تک تک شون. بعضی یاشون. ولی خب هنوزم حسابه. ولی فکر نمی کردم بتونم به این خوبی آینده رُ پیش بینی کنم. از فصل **درک کردن** لذت ببرین.

سرم داره

می ترکه

از این همه

فکر کردن

به چیزی که

می تونستیم **باشیم**.

۱۰:۵۵ شب

دل تنگ شدن برات معمولاً رگباری‌یه

ولی امشب طوفانی‌یه

باهام

حرف

بزن

نمی‌دونستم

انقدر

دور انداختنی ام

اون شعری یه که
جرات ندارم بنویسم
به زور چیزی می نوشتم
می ترسیدم کلمه هایی که
انتخاب کردم نگا بندازم
چون اون تنها کسی بود که
دیوانه وار عاشقش بودم
حتی اگر به این عشق
اعتراف نکنم.

من نمی‌تونم قهرمانت باشم

تو فکر می کنی
همه ی اینا بازی یه
و منم تو بازی
ورق مورد علاقه تم.

متنفرم که بگم

ولی بعضی وقتا

حس می‌کنم چون دوستم داشتی، نبود

که توی زندگیت بودم

حس می‌کنم توی زندگیت بودم

چون توجه می‌خواستی

و دلت می‌خواست تنهایی ت^و پر کنی

از تو متنفر نیستم

فقط از این متنفرم که

نمی‌تونم داشته باشمت

فقط وقتی دوستم داشتی

که ضعیف بودم

چون باعث می شد

حس بهتری به خودت داشته باشی.

من هیچ وقت ازت متنفر نمی شوم

حتی اگه یه جورى رفتار کنم

که انگار هستم.

اون یهویی اومد و من[ُ]
دل باختہی خودش کرد
و آخر سر من[ُ]
گریون ول کرد.

«از کجا می‌دونی که دیگه تموم شده بود؟»

از اونجا که چشماش دیگه برق نزدن.

تنها تقصیر تو اینه که

من بدجوری

عاشق خودت کردی.

اونا با نظرهاشون می‌خوان صفحه‌های داستان عاشقانه‌مون بسوزونن
و از بین ببرن
ولی عزیزم، اونا صفحه‌هایی ندیدن که هیچ‌جوره آتیش نمی‌گیرن.

اگه من اونی بودم
که واقعاً دوستش داشتی
پس چرا تونستی
اون قده سریع
از خیرم بگذری؟

چرا همیشه من اونی یم
که آخر سر دلش می شکنه؟

احتمالاً

بیشتر عاشق خاطره‌هایی

تا کسی که اون خاطره‌ها رُ

باهاش خلق کردی

باورم نمی‌شه

ولی عادت کردم که

اتفاقای غیرمنتظره

سرم بیاد.

هشدار لو رفتن داستان:

بعضی وقتا دیدن چیزایی که قبلاً حواست بهشون نبوده، خودخوری کردن عادتت می‌شه. بعضی وقتا همین بهت کمک می‌کنه تا اتفاقایی رُ قبل از افتادن شون پیش‌بینی کنی. با اینکه امیدواری اون اتفاقا نیفتن، ولی می‌افتن. بعضی وقتا هر چقده هم که از خودخوری کردن متنفر باشی، همون باعث می‌شه که دیگه جانخوری و غافلگیر نشی.

فصل ۵

سوال انگیزی های این دنیای کوچک

این فصل در مورد سوال انگیزی یای این دنیای کوچیکه. از اون جایی که فصلای قبلی در مورد دنیایی بودن که توی سرتون دارین، با خودم فکر کردم چرا یه فصل در مورد دنیای واقعی ننویسم. چه دنیای ساختگی، چه اونی که توش زندگی می کنیم. بعضی وقتا از این دنیا خوشم نمی یاد و درکش نمی کنم. به خاطر همین دنیای خودم می سازم. و این کار راحت، چون می تونم قوانین و افکار خودم داشته باشم. هیچ کدوم از آدمای منفی تو این دنیا جایی ندارن. دنیایی که توی سرم دارم، شلوغ پلوغ و اگه همین طوری در موردش حرف بزنم، می شه یه چیزی به اندازه ی یه کتاب دیگه. (شاید باید یه کتاب دیگه بنویسم). این فصل در مورد دنیای درهم برهم و زیبائی یه که توش زندگی می کنیم. و همین طور در مورد دنیائی یه که توی ذهن مون داریم.

افتضاحه که یکی ی دوست داشته باشی

اما مدام بترسی از اینکه قراره ولت کنه یا بهت صدمه بزنه.

دل یکی ی می شکنیم

قبل از اینکه اون دل ما ر بشکنه.

چون نگرانیم مبادا ما اون کسی باشیم که صدمه می بینه،

یا می شکنه

ترجیح می دیم خودمون اون عوضی باشیم که طرف مقابل ول

می کنه.

چه دنیای بی رحم لعنتی ای یه.

از این دنیا خوشم نمی‌یاد
به‌خاطر همین **دنیای خودم** ساختم

این دنیا خیلی به پول متکی‌یه،

و به مادیات

داشتن چیزای ضروری رُ درک می‌کنم

ولی...

لباس پنج دلاری که از سر خوش‌نیتی گرفتم

به خوبی لباس پنجاه دلاری‌ایه

که تو از یه جای دیگه خریدی

جفت‌شون پارچه‌ن

ماشینم خوب کار می‌کنه.

دوست دارم یه ماشین جدید داشته باشم؟

احتمالاً آره.

اما به یه ماشین جدید احتیاج دارم؟

نه.

این‌ها فقط وسیله‌ن.

فقط مادیاتن.

ماجرای جویی و تجربه کردن **خیلی خیلی** بهتر از

اون دم‌پایی‌ای دو هزار دلاری کوچی‌ین که بهشون «احتیاج» داری

پرواز کنی بری خونواده‌ت ببینی

خیلی بهتر از لامبورگینی دویست هزار دلاری‌یه

آره، ماشین خفنی‌یه، فهمیدیم، مایه‌داری

بزرگ شو، مبنای زندگیت مادیات نباشن

و یه زندگی محشر داشته باش.

با گذشت زمان،

ببخشید

ارزشی که یه زمان داشت

از دست می‌ده

و دیگه قدرتی

برای جمع کردن

خاکستری‌ای قلب آدم نداره

۱۷ آوریل ۲۰۱۸

اون روز یه توییتی دیدم که می گفت

«قلبش بشکن تا همیشه مال تو باشه»

این توییت اعصابم خورد کرد. واضح نشون می ده که چطور بعضی یا فقط به خاطر توجه با طرف مقابل قرار می ذارن. اینکه اصلاً چطور ممکنه دلت بخواد قلب یکی دیگه ر بشکنی حال آدم به هم می زنه. طرف اومده واسه توی به درد نخور وقت گذاشته، بعد تو اومدی در مورد شکستن دلش توییت می زنی.

این بدبخت محتاج توجهه.

عشق یعنی ساختن هم دیگه.

نه که واسه جلب توجه طرف خورد کنی.

بشر در حال حاضر

انقدر جذب گوشی شه که

آدم می‌خواد بگه آهای؟

من همین جاما،

یه آدمی که می‌تونی باهاش حرف بزنی

صاف جلوته

دلیل دووم نداشتن رابطه‌های امروزی اینه که وقتی «جرقه» هه دیگه
بین آدما نیست، رابطه براشون کسل کننده می شه. شروع رابطه‌ها
تقریباً همیشه سرگرم کننده‌س. ولی عشق واقعی یعنی تو بالا پایینا، تو
خوبی یا و بدی یا با طرف بمونی. عشق واقعی یعنی طرف رُ چه سر
حاله چه داغونه، دوست داشته باشی. عشق واقعی یعنی به ساختن
همدیگه کمک کنین. عشق واقعی یعنی وقتی که
دیگه «جرقه» ای یم نبود، بمونی.

شاید من خیلی از «عشق» چیزی سرم نشه، چون یه نوجوون احمقم،
ولی یه چیز در مورد عشق واقعی می دونم
اونم اینه که تحت هر شرایطی بمونی.

اگر از افکار و احساسات می‌گی

و اون از این کارت می‌ترسه

پس هیچ دلیلی برای

شنیدن شون نداره

چی می شه

اگه چیزی که هست نباشه

چیزی که نیست باشه

چیزی که غیرممکنه، ممکن باشه

چیزی که ممکنه، غیرممکن باشه

و چیزی که خیاله، واقعیت باشه

و چیزی که واقعیت محضه، فقط خیال مون باشه

۲۹ ژانویه ۲۰۱۸

مربی آوردم تو

باید بدوام

و شاید نبریم بازی^۶

ولی مگه هدف سرگرمی نیست؟

۲۹ آوریل ۲۰۱۸

تقریباً تمام بچه‌ها

یه دوست خیالی داشتن

من نداشتم.

من یه «هیولا»ی خیالی داشتم

آخر سر دیگه به ترسیدن ازش

و کنار اومدن با دردی که همراهش داشت

عادت کردم

و دست آخر قشنگ دیگه بهش وابسته بودم

به‌خاطر اینکه که

به کنار اومدن با درد

عادت کردم.

بیشترین چیزا رُ

از کسایی یاد می‌گیریم

که بیشتر از همه از شون متنفریم

اگه

چیزی که

من

سبز می بینم

تو آبی بینی، چی؟ ^۳

___ متاسفم

زندگی کردن

و وجود داشتن

با هم فرق می کنن

هشدار لو رفتن داستان:

این‌ها همه‌ی حرفایی نبودن که کاش می‌زدم. در اصل بیشترشون حرفایی هستن که کاش **نمی‌نوشتیم**. کاشکی اهمیت نمی‌دادم... ولی متأسفانه می‌دم. ولی اگه حرفایی رُ می‌زدم که حسرت گفتن‌شون داشتم، دیگه رازم نبودن و تبدیل به کلمه‌هایی روی صفحه‌های کاغذ کتاب می‌شدن. دیگه کلمه‌هایی می‌شدن که تحریف شدن، چون دنیا عاشق اینه که چیزای مختلف^۱ تحریف کنه. حرفایی که کاش می‌زدم بین من و غوغای ذهنم. چون اگه تو هم اون حرفا رُ می‌دونستی، دیگه دستم^۲ می‌خوندی و دیگه دوش‌های بی‌سروصدایی که می‌گیرم و توشون مدام تو مغزم این حرفا رُ تکرار می‌کنم، راز من نبودن. شاید بتونی بیشتر^۳ وجودم^۴ بگیری، ولی هیچ‌وقت نمی‌تونی همه‌ی وجودم^۵ بگیری.

۱. ضرب‌المثلی که وقتی به شما توهینی می‌شه استفاده می‌شه، اما در اصل ضرب‌المثل به‌جای همیشه، هرگز است.
۲. عکسایی که با دوربین چاپ‌فوری گرفته می‌شن.
۳. منظور تفاوت توی نظر و دیدگاه.